تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم از کتاب المیزان **صفحه اول قرآن**

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (1)

به نام خداوند بخشنده مهربان یکی از فضیلت های سوره حمد این است که از ابن عباس نقل شده که گفته هر کس بسم الله الرحمن الرحیم را در هنگام خواندن سوره های قران ترک کند چنان است که یکی از ۱۱۴ آیه از کتاب خدا را ترک کرده است از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای تعالی سبع المثانی سوال شد آن حضرت در پاسخ فرمود منظور از سبع المثانی سوره حمد است که هفت آیه دارد و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیات آن است از ابی بن کعب نقل شده است که پیامبر فرمود هر مسلمانی که سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که گویا دو ثلث قرآن را خوانده است و به هر زن و مرد مومن صدقه داده است.

در تفسیر المیزان علامه فرمودند که هر سوره ای غرض خاص و معنای خاصی را ایفا می کند زیرا که تا سوره تمام نشود آن غرض نیز تمام نمی‌شود بنابراین جمله بسم الله در هر یک از سوره ها راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است از بسم الله در سوره حمد راجع به غرضی است که درخصوص این سوره هست و آن معنایی است که از آن به دست می آید و آن هم به خداست اما نه تنها به زبان بلکه به اظهار عبودیت باء در ابتدای بسم الله معنای ابتدائیت را دارد در حقیقت می خواهیم اخلاص در مقام عبودیت و گفتگوی با خدا را به حد کمال برسانیم و بگوییم پروردگارا جمله را با نام تو آغاز می کنم تا این عملم نشانه و مارک تو را داشته باشد.

 اما اسم کلمه اسم از ماده سمعه اشتقاق یافته به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می زدند تا مشخص شود کدام یک از کدام شخص است و ممکن است از کلمه سمو به معنای بلندی باشد مبدا اشتقاقش هر چه باشد کاری نداریم فعلاً آنچه لغت و عرف از لفظ اسم میفهمد دلالت کننده است و معلوم است که لازمه این معنا آن است که اسم غیر از مدلول و مسما است.

 اما لفظ جلاله الله اصل آن آلاله بوده که همزه دومی در اثر کثرت استعمال حذف شده و به صورت الله در آمده است کلمه ممکن است از ماده اله باشد به معنای پرستش و ممکن است از ماده وله باشد به معنای تحیر و سرگردانی کلمه نام برده بر وزن فعال به معنای مفعول یعنی مآلوه است اگر خدای را اله گویند چون مآلوه و معبود است کلمه الله در اثر غلبه استعمال علم یا اسم خاص خدا شده وگرنه قبل از نزول قران این کلمه بر سر زبانها دائر بوده و عرب جاهلیت آن را می شناختند از جمله دلایلی که دلالت می کند که الله اسم علم برای خداست این است که خدای افعالی که از این اسمها انتزاع می شود توصیف می شود ولی با کلمه الله توصیف نمی شوند مثلاً می گوییم الله رحمان است رحیم است ولی عکس آن را نمی گوییم یعنی نمی گوییم رحمان این صفت را دارد که الله است .

اما دو وصف رحمان و رحیم دو صفت هستند که از ماده رحمت اشتغال یافته‌اند معنای رحمت صفتی انفعالی است و تاثر خاصی است درونی که قلب هنگام دیدن کسی که فاقد چیزی و یا محتاج به چیزی است که نقص کار خود را تکمیل کند متاثر شده و از حالت پراکندگی به حالت جزم و عزم درآید تا حاجت آن بیچاره را برآورد و نقص او را جبران کند اما این معنا درباره خداوند صادق نیست رحمت در خدای تعالی به معنای تا ثر قلبی نیست بلکه باید نواقص امکانی آن را حذف کرد و باقی مانده را که همان اعطا و افاضه و رفع حاجت حاجتمند است به خدا نسبت داد.

 (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (2)

تفسیر آیه دوم سوره حمد:

معنى حمد و فرق آن با مدح

الحمد لله کلمه حمد بطوریکه گفته اند به معناى ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلى است که ثنا شونده باختیار خود انجام داده ، بخلاف کلمه (مدح ) که هم این ثنا را شامل میشود، و هم ثناى بر عمل غیر اختیارى را، مثلا گفته مى شود (من فلانى را در برابر کرامتى که دارد حمد و مدح کردم ) ولى در مورد تلالوء یک مروارید، و یا بوى خوش یک گل نمى گوئیم آن را حمد کردم بلکه تنها مى توانیم بگوئیم (آن را مدح کردم ).

حرف (الف و لام ) که در اول این کلمه آمده استغراق و عمومیت را مى رساند، و ممکن است (لام ) جنس باشد، و هر کدام باشد مالش یکى است .

الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (3) مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (5)

براى اینکه خداى سبحان مى فرماید:

((ذلکم الله ربکم خالق کلشى ء))، (این است خداى شما که خالق هر چیز است )، و اعلام میدارد که هر موجودیکه مصداق کلمه (چیز) باشد، مخلوق خداست ، و نیز فرموده : (الذى احسن کلشى ء خلقه آن خدائیکه هر چه را خلق کرده زیبایش کرده )، و اثبات کرده که هر چیزى که مخلوق است به آن جهت که مخلوق او است و منسوب به او است حسن و زیبا است ، پس حسن و زیبائى دائر مدار خلقت است ، همچنانکه خلقت دائر مدار حسن میباشد، پس هیچ خلقى نیست مگر آنکه به احسان خدا حسن و به اجمال او جمیل است ، و بعکس هیچ حسن و زیبائى نیست مگر آنکه مخلوق او، و منسوب به او است .

بنابراین ، مخلوق خدا به هر وضعى که او را بستاید، به همان مقدار به او و صفاتش احاطه یافته است و او را محدود به حدود آن صفات دانسته ، و به آن تقدیر اندازه گیرى کرده ، و حال آنکه خدایتعالى محدود بهیچ حدى نیست ، نه خودش ، و نه صفات ، و اسمائش ، و نه جمال و کمال افعالش ، پس اگر بخواهیم او را ستایشى صحیح و بى اشکال کرده باشیم ، باید قبلا او را منزه از تحدید و تقدیر خود کنیم ، و اعلام بداریم که پروردگارا! تو منزه از آنى که به تحدید و تقدیر فهم ما محدود شوى ، همچنانکه خودش در این باره فرموده : ((ان اللّه یعلم و انتم لا تعلمون ))، (خدا مى داند و شما نمى دانید).

پس اینکه در آغاز سوره مورد بحث فرمود: (الحمد لله ) تا بآخر، ادب عبودیت را مى آموزد، و تعلیم مى دهد که بنده او لایق آن نبود که او را حمد گوید، و فعلا که مى گوید، به تعلیم و اجازه خود او است ، او دستور داده که بنده اش بگوید.

(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (6) صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لا الضَّالِّينَ (7)

 **[معنى صراط]**

\*(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) الخ، معناى كلمه (هدايت) از بيانى كه در ذيل (صراط) از نظر خواننده مى‌گذرد معلوم ميشود.

و اما صراط، اين كلمه در لغت به معناى طريق و سبيل نزديك بهمند، و اما از نظر عرف و اصطلاح قرآن كريم، بايد بدانيم كه خداى تعالى صراط را بوصف استقامت توصيف كرده، و آن گاه‌ بيان كرده كه اين صراط مستقيم را كسانى مى‌پيمايند كه خدا بر آنان انعام فرموده.

و صراطى كه چنين وصفى و چنين شانى دارد، مورد درخواست عبادت كار، قرار گرفته، و نتيجه و غايت عبادت او واقع شده، و بعبارت ديگر، بنده عبادت كار از خدايش درخواست مى‌كند كه عبادت خالصش در چنين صراطى قرار گيرد.

**[چند مقدمه براى توضيح و تفسير آيه‌(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ)]**

توضيح و تفسير آيه مورد بحث محتاج بچند مقدمه است مقدمه اول اينكه خداى سبحان در كلام مجيدش براى نوع بشر و بلكه براى تمامى مخلوقات خود راهى معرفى كرده، كه از آن راه بسوى پروردگارشان سير مى‌كنند و در خصوص انسان فرموده: ((يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ، إِنَّكَ كادِحٌ إِلى‌ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ‌)، هان اى آدمى، بدرستى كه تو بسوى پروردگارت تلاش مى‌كنى، و اين تلاش تو- چه كفر باشد و چه ايمان- بالآخره بديدار او منتهى ميشود). و در باره عموم موجودات فرموده: ((وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ) بازگشت بسوى او است) و نيز فرموده:

((أَلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ)، آگاه باش كه همه امور بسوى او برمى‌گردد)  و آياتى ديگر كه بوضوح دلالت دارند بر اينكه تمامى موجودات راهى براى خود دارند، و همه راههاشان بسوى او منتهى ميشود.

مقدمه دوم اينكه از كلام خداى تعالى بر مى‌آيد كه سبيل نامبرده يكى نيست، و همه سبيلها و راهها يك جور و داراى يك صفت نيستند، بلكه همه آنها از يك نظر به دو قسم تقسيم ميشوند، و آن اين آيه شريفه است كه فرموده: ((أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ‌)؟ اى بنى آدم آيا با تو عهد نكردم كه شيطان را نپرستى، كه او تو را دشمنى آشكار است؟

**[تقسيم ديگرى براى راه بسوى خدا]**

مقدمه سوم اينكه علاوه بر تقسيم قبلى، كه راه خدا را بدو قسم دور و نزديك تقسيم مى‌كرد، تقسيم ديگرى است كه يك راه را بسوى بلندى، و راهى ديگر را بسوى پستى منتهى ميداند،

  كه مى‌رساند دسته سومى هستند كه نه راهشان بسوى بالا است، و نه بسوى سقوط، بلكه اصلا راه را گم كرده دچار حيرت شده‌اند، آنها كه راهشان بسوى بالا است، كسانى هستند كه ايمان به آيات خدا دارند، و از عبادت او استكبار نمى‌كنند، و بعضى ديگر راهشان بسوى پستى منتهى ميشود، و آنها كسانى هستند كه بايشان غضب شده، و بعضى ديگر اصلا راه را از دست داده و گمراه شده‌اند، و آنان (ضالين) اند، و اى بسا كه آيه مورد بحث باين سه طائفه اشاره كند، (الذين انعمت عليهم) طائفه اول، و (مغضوب عليهم) طائفه دوم، و (ضالين) طائفه سوم باشند.

و پر واضح است كه صراط مستقيم آن دو طريق ديگر، يعنى طريق (مغضوب عليهم)، و طريق (ضالين) نيست، پس قهرا همان طائفه اول، يعنى مؤمنين خواهد بود كه از آيات خدا استكبار نمى‌ورزند.سبيل مؤمنين نيز تقسيمات و درجاتى دارد]

**[ضلالت، شراك و ظلم در خارج يك مصداق دارند]**

توضيح اينكه اولا بايد دانست كه هر ضلالتى شرك است، هم چنان كه عكسش نيز چنين است، يعنى هر شركى ضلالت است، بشهادت آيه ((وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ‌)، و كسى كه كفر را با ايمان عوض كند راه ميانه را گم كرده است)، و آيه: ((أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً)، و شيطان را نپرستيد، كه دشمن آشكار شما است، بلكه مرا بپرستيد، كه اين است صراط مستقيم، در حالى كه او جمع كثيرى از شما را گمراه كرده)،  كه آيه اولى كفر را ضلالت، و دومى ضلالت را كفر و شرك ميداند، و قرآن شرك را ظلم، و ظلم را شرك ميداند، از شيطان حكايت مى‌كند كه بعد از همه اضلالهايش، و خيانت‌هايش، در قيامت ميگويد: ((إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ‌)، من بآنچه شما مى‌كرديد، و مرا شريك جرم ميساختيد، كفر مى‌ورزم و بيزارم، براى اينكه ستمگران عذابى دردناك دارند)، و در اين كلام خود شرك را ظلم دانسته، و در آيه:

((الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ، وَ هُمْ مُهْتَدُونَ‌)، كسانى كه ايمان آورده، و ايمان خود را آميخته با ظلم نكردند ايشان امنيت دارند، و راه را يافته‌اند)،  ظلم را شرك و نقطه مقابل ايمان شمرده است، چون اهتداء و ايمنى از ضلالت و يا عذاب را كه اثر ضلالت است مترتب برداشتن صفت ايمان و زايل گشتن صفت ظلم كرده است.

و كوتاه سخن آنكه ضلالت و شرك و ظلم در خارج يك مصداق دارند، و آنجا هم كه گفته‌ايم: هر يك از اين سه معرف ديگرى است، و يا بوسيله ديگرى معرفى مى‌شود، منظورمان مصداق است، نه مفهوم چون پر واضح است كه مفهوم ضلالت غير ظلم و شرك، و از ظلم غير از آن دوى ديگر، و از شرك هم باز غير آن دو تاى ديگر است.

حال كه اين معنى را دانستى معلوم شد: كه صراط مستقيم كه صراط غير گمراهان است، صراطى است كه بهيچ وجه شرك و ظلم در آن راه ندارد، هم چنان كه ضلالتى در آن راه نمى‌يابد، نه‌ضلالت در باطن، و قلب، از قبيل كفر و خاطرات ناشايست، كه خدا از آن راضى نيست، و نه در ظاهر اعضاء و اركان بدن، چون معصيت و يا قصور در اطاعت، كه هيچيك از اينها در آن صراط يافت نمى‌شود، و اين همانا حق توحيد علمى و عملى است، و توحيد هم همين دو مرحله را دارد، ديگر شق سومى برايش نيست،

پس معلوم مى‌شود اصحاب صراط مستقيم، قدر و منزلت و درجه بلندترى از درجه مؤمنين خالص دارند، حتى مؤمنينى كه دلها و اعمالشان از ضلالت و شرك و ظلم بكلى خالص است.

**[موارد استعمال صراط و سبيل در قرآن و فرق آن دو]**

خداى تعالى در كلام مجيدش مكرر نام صراط و سبيل را برده، و آنها را صراط و سبيل‌هاى خود خوانده، با اين تفاوت كه بجز يك صراط مستقيم بخود نسبت نداده، ولى سبيل‌هاى چندى را بخود نسبت داده، پس معلوم مى‌شود: ميان خدا و بندگان چند سبيل و يك صراط مستقيم بر قرار است، مثلا در باره سبيل فرموده: ((وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا)، وكسانى كه در راه ما جهاد كنند، ما بسوى سبيل‌هاى خود هدايتشان مى‌كنيم)، ولى هر جا صحبت از صراط مستقيم به ميان آمده، آن را يكى دانسته است، از طرف ديگر جز در آيه مورد بحث كه صراط مستقيم را به بعضى از بندگان نسبت داده، در هيچ مورد صراط مستقيم را بكسى از خلايق نسبت نداده، بخلاف سبيل، كه آن را در چند جا بچند طائفه از خلقش نسبت داده، يك جا آن را برسولخدا ص نسبت داده، و فرموده: ((قُلْ هذِهِ سَبِيلِي، أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى‌ بَصِيرَةٍ)، بگو اين سبيل من است، كه مردم را با بصيرت بسوى خدا دعوت كنم)، جاى ديگر آن را به توبه‌كاران نسبت داده، و فرموده:

((سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَ‌)، راه آن كس كه بدرگاه من رجوع كند)، و در سوره نساء آيه (115) آن را به مؤمنين نسبت داده، و فرموده:(سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ).

از اينجا معلوم ميشود كه سبيل غير از صراط مستقيم است، چون سبيل متعدد است، و باختلاف احوال رهروان راه عبادت مختلف ميشود، بخلاف صراط مستقيم، كه يكى است، كه در مثل بزرگراهى است كه همه راههاى فرعى بدان منتهى ميشود، هم چنان كه آيه: ((قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ، سُبُلَ السَّلامِ، وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلى‌ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ‌)، از ناحيه خدا بسوى شما نورى و كتابى روشن آمد، كه خدا بوسيله آن هر كس كه در پى خوشنودى او باشد به سبيل‌هاى سلامت راه‌نمايى نموده و باذن خود از ظلمت‌ها بسوى نور بيرون مى‌كند،

 از آيه شريفه: ((وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ‌)، بيشترشان بخدا ايمان نمى‌آورند، مگر توأم با شرك)، برمى‌آيد كه يك مرحله از شرك (كه همان ضلالت باشد)، با ايمان (كه عبارت است از يكى از سبيل‌ها) جمع ميشود، و اين خود فرق ديگرى ميان سبيل و صراط است، كه سبيل با شرك جمع ميشود، ولى صراط مستقيم با ضلالت و شرك جمع نميشود، هم چنان كه در آيات مورد بحث هم در معرفى صراط مستقيم فرمود(وَ لَا الضَّالِّينَ).

**[معنى صراط مستقيم با نتيجه گيرى از مقدمات ذكر شده و با توجه به معنى كلمه مستقيم ]**

حال كه اين هفت مقدمه روشن گرديد، معلوم شد كه صراط مستقيم راهى است بسوى خدا، كه هر راه ديگرى كه خلايق بسوى خدا دارند، شعبه‌اى از آنست، و هر طريقى كه آدمى را بسوى خدا رهنمايى مى‌كند، بهره‌اى از صراط مستقيم را دارا است، باين معنا كه هر راهى و طريقه‌اى كه فرض شود، بان مقدار آدمى را بسوى خدا و حق راهنمايى مى‌كند، كه خودش از صراط مستقيم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه بمقدار اندكى از صراط مستقيم را دارا باشد، رهرو خود را كمتر بسوى خدا مى‌كشاند، و اگر بيشتر داشته باشد، بيشتر مى‌كشاند، و اما خود صراط مستقيم بدون هيچ قيد و شرطى رهرو خود را بسوى خدا هدايت مى‌كند، و مى‌رساند، و بهمين جهت خداى تعالى نام آن را صراط مستقيم نهاد، چون كلمه صراط بمعناى راه روشن است، زيرا از ماده (ص ر ط)گرفته شده، كه بمعناى بلعيدن است، و راه روشن كانه رهرو خود را بلعيده، و در مجراى گلوى خويش فرو برده، كه ديگر نمى‌تواند اين سو و آن سو منحرف شود، و نيز نمى‌گذارد كه از شكمش بيرون شود.

و كلمه (مستقيم) هم بمعناى هر چيزى است كه بخواهد روى پاى خود بايستد، و بتواند بدون اينكه بچيزى تكيه كند بر كنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد، مانند انسان ايستاده‌اى كه بر امور خود مسلط است، در نتيجه برگشت معناى مستقيم بچيزى است كه وضعش تغيير و تخلف پذير نباشد، حال كه معناى صراط آن شد، و معناى مستقيم اين، پس صراط مستقيم عبارت ميشود از صراطى كه در هدايت مردم و رساندنشان بسوى غايت و مقصدشان، تخلف نكند، و صد در صد اين اثر خود را به بخشد، هم چنان كه خداى تعالى در آيه شريفه: ((فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ، فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُسْتَقِيماً)، و اما آنهايى كه به خدا ايمان آورده و از او خواستند تا حفظشان كند، بزودى خدايشان داخل رحمت خاصى از رحمت‌هاى خود نموده، و بسوى خويش هدايت مى‌كند، هدايتى كه همان صراط مستقيم است)،  آن راهى را كه هرگز در هدايت رهرو خود تخلف ننموده، و دائما بر حال خود باقى است، صراط مستقيم ناميده.